



«مُد» حالت ناصیل یا سقوط کرده عرف است/ عرف تقریباً معادل فرهنگ است

مهدی معین زاده عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی عصر روز گذشته در نشست «جُستن بنیان عرف؛ تأملی در نسبت فلسفه و فرهنگ» با بیان اینکه مد، حالت ناصیل یا سقوط کرده عرف است...

مهدی معین زاده عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی عصر روز گذشته در نشست «جُستن بنیان عرف؛ تأملی در نسبت فلسفه و فرهنگ» با بیان اینکه مد، حالت ناصیل یا سقوط کرده عرف است، گفت: درنگ فلسفی در فرهنگ، نقد عرف است یعنی جستن و نمودن حقیقت در عرف اصیل و ناحقیقت در عرف ناصیل و سقوط کرده است.

به گزارش خبرنگار مهر، نهمین نشست از سلسله نشست‌های پژوهشکده مطالعات فرهنگی روایت با موضوع «جُستن بنیان عرف؛ تأملی در نسبت فلسفه و فرهنگ» با سخنرانی دکتر مهدی معین‌زاده عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، عصر روز گذشته 22 مهرماه در محل پژوهشکده مطالعات فرهنگی روایت برگزار شد.

وی در ابتدای سخنان با بیان اینکه فلسفه مواجهه با وجود در مقام حقیقت است، گفت: وجود، مادام که انسان با آن مواجهه ای نیافته است، وجود محض است اما به محض حضور انسان، وجود به تمامه در شانی از شئون خود - شأن حقیقت - تجلی پیدا می‌کند.

وی در ادامه سخنان افزود: همین "وجود در مقام حقیقت" است که آنگاه موضوع فلسفه قرار می‌گیرد. انسان نه با وجود محض بلکه با وجود در مقام حقیقت است که مواجهه دارد یا به عبارت دیگر وجود تنها از حیث "در مقام حقیقت" بودنش بر انسان تجلی می‌کند. این بدان معناست که انسان در مواجهه با وجود همواره از قبل، کسوتی از حقیقت بدان در پوشانده است.

معین زاده تصریح کرد: یا به تعبیر دقیق‌تر، وجود، هنگام مواجهه با انسان، همواره از قبل کسوتی از حقیقت به خود در پوشیده است. معنا، همان کسوتی است که وجود در مقام حقیقت به خود در می‌پوشد. پس انسان در مواجهه با وجود همواره از قبل خود را غرقه در معنائی می‌یابد. این معنا همان "عرف" است.

این محقق تصریح کرد: انسان هنگام مواجهه با وجود نه با وجود بحث که با وجود در مقام حقیقت و نه با محض وجود در مقام حقیقت که با وجود در مقام حقیقت مواجه است که همواره از قبل در عرف معنادار گردیده.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بیان کرد: حکمای قرون وسطای مغرب زمین دریافته بودند که وجود (ens) فوق مقولات عشر ارسطویی (جوهر و 9 عرض) قرار می‌گیرد یا به عبارت دیگر از مقولات عشر "استعلا" می‌جوید. بدین ترتیب، وجود، جزو ترانسندنتال (Transcendentals) ها بود. غیر از وجود، سه ترانسندنتال دیگر عبارت بودند از حقیقت (Verum)، وحدت (Unum) و خیر یا ارزش (bonum).

وی تأکید کرد: ین سه اما، مدرسیان قرون وسطا فهمیده بودند که اموری کاملاً متمایز از همدیگر و از وجود نیستند. حقیقت، وحدت و خیر (ارزش) شئون متفاوتی از خود وجودند. خیر که تعبیر نوکانتی آن ارزش یا اعتبار یا معنا (Validity) است، هم‌شأن با حقیقت است و این هر دو بنیاد در وجود دارند، البته توجه باید کرد آن حقیقتی که هم سنخ با وجود است حقیقت سرگردان بین دوقطبی صدق و کذب نیست. حقیقت هم‌سنخ وجود با بازی ای بین مستوری و نامستوری تعین پیدا می‌کند.

این محقق و نویسنده کشورمان با اشاره به اینکه عرف (Common sense) که در تعبیر ما به تقریبی قابل قبول معادل فرهنگ است، اظهارداشت: بدین گونه از حقیقت و بلکه وجود نشأت می‌گیرد. حقیقت به مثابه منشا عرف اما می‌تواند در عرف به اختفا رود یا آشکار شود و همین امر یعنی آشکارگی یا اختفای حقیقت در عرف است که مضمون نقد عرف یا همان تأمل فلسفی در عرف را شکل می‌دهد.

وی تصریح کرد: عرف، اگر حقیقت در آن آشکار شده باشد اصیل است و اگر به اختفا رفته باشد، ناصیل یا سقوط کرده. یعنی از منظر ما امکان عدم اصالت برای عرف همواره وجود دارد. عناصر عرف، وقتی عرف ناصیل یا سقوط کرده باشند به حقیقتی ارجاع ندارند و بدینگونه فاقد معنا می‌شوند. مد (Fashion) حالت ناصیل یا سقوط کرده عرف است. درنگ فلسفی در فرهنگ، نقد عرف است یعنی جستن و نمودن حقیقت در عرف اصیل و ناحقیقت در عرف ناصیل و سقوط کرده.